



متن دانش‌پژوهانه از سخنرانی حجت‌الاسلام
 دکتر مجتبی مصباح در همایش سراسری
 «پیماری دانشجویی و استحکام ساخت درونی
 نظام» است که از سوی جامعه اسلامی
 دانشجویان در بیست و نهمین ماه سال ۱۳۹۲
 در یزد برگزار شده است.

مبانی معرفتی و دینی در استحکام ساخت درونی نظام



تعاریف

در این بحث، فرض بر این است که نظام ما ساختاری نیازمند استحکام دارد و برای استحکام آن، باید نگاه درونی داشتند می‌خواهیم ببینیم این ادعا بر چه مبانی‌ای استوار است، روشن است که در این بحث، مقصودمان از نظام، نظام جمهوری اسلامی است که بر پایه اجرای اسلام با اتکالی به مردم و با رهبری ولایت‌فقیه تعریف شده است. مقصود ما از ساخت درونی نظام، همه ساختارهای این نظام در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و حتی ساختارهای انسانی است. برای مثال، ساختار سیاسی نظام ما شامل مجموعه قوای حاکمه می‌شود، اعم از قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه؛ ساختار اجتماعی نیز شامل همه نهادهای مردمی، اقوام و مذاهب مختلف می‌شود؛ ساختار فرهنگی هم شامل همه نهادهایی می‌شود که متکفل کارهای فرهنگی هستند، مثل آموزش و پرورش، آموزش عالی، حوزه‌های علمیه و نهادهای دولتی و غیردولتی فرهنگی؛ ساختار اقتصادی شامل نهادهای تجاری، بانکها و بازار؛ و ساختار انسانی هم شامل عموم مردم می‌شود و هم شامل خواص جامعه، نخبگان و متخصصان. وقتی صحبت از استحکام ساخت درونی نظام می‌کنیم، گاهی معنایش این است که ساختارهای موجود را تقویت کنیم و گاه بدین معناست که ساختارهای موجود را توسعه دهیم و اگر کمبودی وجود دارد ساختارهای جدید ایجاد کنیم و چنانچه در آنها ضعفی وجود دارد، آنها را تقویت کنیم و در نهایت، ضریب امنیت و حفاظت از نظام را افزایش دهیم.

پیش فرض‌های اهمیت بحث

اهمیت این بحث نیز پیش فرض‌هایی دارد. اولاً، خود وجود نظام و حفظ آن از نظر ما امر مهمی است. این که امام (رحل) ره فرمودند حفظ نظام از لوجب واجبات است، بدین علت است که همه فعالیت‌های فردی و اجتماعی در قالب این نظام می‌تواند به اهداف خودش برسد و آن اهداف عالی اسلام فقط به وسیله فعالیت‌های فردی به سرانجام نمی‌رسد، بلکه این نظام است که پشتوانه رسیدن اسلام به آن اهداف بلند است. پیش فرض دیگر اهمیت بحث مورد اشاره این است که این نظام وابسته به مبانی و ساختارهایی است که اگر بخواهد حفظ شود، باید آنها حفظ شوند. نکته دیگر این است که این ساختارها و این مبانی که پشتوانه وجود نظام هستند مورد تهدید واقع می‌شوند و عوامل تهدیدکننده‌ای وجود دارد که ممکن است این‌ها را متزلزل کند؛ اعم از عوامل درونی و عوامل بیرونی. یکی از عوامل درونی که ممکن است تهدیدکننده نظام ما یا جمع ساختارهایش باشد ضعف ما در شناخت خود نظام و مبانی آن است که عمده بحث ما در این جا معطوف به همین بخش می‌شود. اگر شناخت ما درباره مبانی نظام ضعیف باشد یا از آن مبانی‌ای که این نظام براساس آن استوار شده غافل شویم، ممکن است به انحراف برویم و به اهدافی که از آغاز برای این نظام ترسیم شده بوده، ترسیم برای این منظور، شناخت عمومی هم لازم است، یعنی کافی نیست که برخی در جامعه ما حواسشان به این مبانی باشد؛ چون نظام ما متکی به مردم است و یک



پایه جمهوری اسلامی، مردم هستند پس صرف این که افرادی خاص، یا رهبری جامعه حواس‌شان باشد که آن میانی نظام ما چه چیزهایی هستند، کافی نیست که ما به آن اهداف برسیم؛ بایستی با روشنگری، عموم مردم را متوجه کرد؛ بسیاری از خواص هم احتیاج دارند که هم متوجه شوند و هم اگر ضعف پیشی دارند آن را اصلاح کنند یکی از عوامل دیگر درونی که ممکن است نظام ما را تهدید کند، ضعف بصیرت است. گاهی میانی را به خوبی می‌دانیم، ولی مصادیق را درست تشخیص نمی‌دهیم؛ موقعیت خودمان را اشتباه می‌گیریم و نمی‌فهمیم در چه شرایطی هستیم و اکنون وظیفه عملی ما چیست. این هم از تهدیدهای درونی است. ضعف‌های اخلاقی نیز تهدیدکننده نظام ماست؛ راحت‌طلبی، نیازدگی، فردگرایی، احساس حقارت و تنبلی، اگر در جامعه رشد بکند می‌تواند نظام را فروپاشی کند.

عوامل تهدیدکننده بیرونی هم شامل تهدیدهای سخت و تهدیدهای نرم می‌شود. تهدیدهای سخت، مثل تهاجم نظامی، و تحریم اقتصادی، و تهدیدهای نرم مانند تهاجم فرهنگی، فریب و ایجاد شبهه.

پیش‌فرض مهم دیگر برای این بحث این است که نظام ما اگر وابسته به بیرون باشد، دچار فروپاشی و انحصار می‌شود؛ یعنی ما برای استحکام نظام خودمان باید نگاه درونی داشته باشیم. نگاه به بیرون موجب استحکام نظام نمی‌شود بلکه موجب از بین رفتن و فروپاشی آن می‌شود. این همان چیزی است که با عنوان اصل استقلال، در شعارهایمان می‌شناسیم. این از شعارهای اولیه انقلاب بوده و بر آن تأکید می‌شود.

راه استحکام ساخت درونی نظام

پس، برای این که این ساخت درونی نظام را مستحکم و تقویت کنیم، توسعه دهیم، ضریب امنیتش را افزایش دهیم و از آن حفاظت کنیم، لولا باید میانی فکری، عقیدتی و ارزشی این نظام را در سطح عموم مردم تقویت کنیم و عمق ببخشیم. هر چقدر که آن میانی فکری در ذهن ما عمیق‌تر شود آثار آن در عمل بیش‌تر ظاهر می‌شود. تأیید باید به ساختارهایی از نظام که دچار ضعف هستند بیش‌تر توجه شود، بخصوص آن‌هایی که مورد تهدید دشمن قرار می‌گیرند و آسیب‌پذیرشان در مقابل تهاجم دشمن بیش‌تر است. به نظر می‌رسد دشمن از هیچ یک از این ساختارها غافل نیست و برای همه این‌ها هم برنامه دارد. برای ساختار سیاسی مهم‌ترین چیزی که دشمن هدف می‌گیرد، رأس نظام و ولایت‌فقیه است. با ایجاد شبهه و تردید در ساختار نظامی به دنبال این است که به بهانه‌های مختلف تون دفاعی ما را کاهش دهد؛ در ساختار علمی به دنبال این است که جلوی پیشرفت‌های علمی ما را بگیرد؛ در ساختار فرهنگی دنبال این است که فرهنگ خودی را از ما بگیرد و فرهنگ بیگانه را بر ما تحمیل کند.

در مقابل این ضعف‌هایی که ممکن است در ساختارها پیدا شود، ما باید راهبرد مشخصی داشته باشیم. یک اصل راهبردی حاکم بر همه این موارد می‌تواند اصل استقلال باشد؛ یعنی ما برای حفاظت از همه این ساختارها و مقابله با همه این تهدیدها باید نگاه درونی داشته باشیم و به عناصر خودی تکیه کنیم و به بیرون اتکا نداشته باشیم. این ادعای ماست. اما چرا برای حفاظت از نظام، نباید نگاه بیرونی داشته باشیم؟ چه لشکالی دارد که ما برای تقویت نظام خودمان سراغ دیگران هم برویم و با آن‌ها هم دست دوستی بدهیم؟ تا کی باید با دنیا قهر باشیم؟ چه سودی از این قضیه می‌بریم؟ مگر در تنهایی و لژیوا می‌شود به جایی رسید؟

میانی دینی

کسی را قرض کنید که اعتقادی به دین، و میانی اسلام ندارد؛ چنین کسی درباره همین موضوع، چه نگاهی دارد؟ اگر زندگی همین چند روز نیست، اگر فراتر از ماده خبری نیست، اگر خدا و پیغمبری در کار نیست، اگر هدف زندگی، بیش از خوردن و خوابیدن و تمتعات دنیوی نیست، یک‌چیز تصمیم می‌گیریم؛ و اگر آن میانی اعتقادی را به آن اضافه کنیم ممکن است به گونه‌های دیگر تصمیم بگیریم. کسی که هدفش این است که شکمش بیش‌تر پر شود، به دنبال راه‌های مختلفی می‌گردد تا به همین هدف برسد؛ برای او مهم نیست که شکمش چگونه، به وسیله چه کسی و به چه قیمتی پر شود؛ پس طبعاً با هر چیزی که بهتر و خوشمزه‌تر است آن را پسر می‌کند. وقتی نگاه حیوانی به زندگی داشته باشیم این‌طور تصمیم می‌گیریم. یک گوسفند علف می‌خواهد؛ کاری ندارد که چه کسی به او علف می‌دهد؛ هر کسی علف تازه‌تر و خوشمزه‌تری داد؛ او قبول می‌کند؛ سوال نمی‌کند که علف را از کجا آورده‌ای؛ نمی‌پرسد مقصود شما از این کار چیست؛ آیا می‌خواهی سزم را ببری؟ علفش را می‌خورد و اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کند. اگر انسانی هم مثل گوسفند باشد، همین جور است؛ کاری ندارد که غذا از کجا می‌آید، چه کسی به او می‌دهد و علت غذایش چیست. تمتعات دنیوی منتهای دید لوسته چون فراتر از آن را قبول ندارد. البته گاهی چیزهایی را می‌دانیم، ولی از آن غافلیم. برای همین است که به تعمیق میانی معرفتی احتیاج داریم؛ برای این که گاهی آن قدر این باور ضعیف است که در مقام عمل هیچ نمودی ندارد و گویا هیچ باوری نداریم. این‌ها کافی نیست. باور باید آن قدر عمیق باشد که خودش را در عمل نشان دهد. باور توحیدی آثار عملی دارد؛ یعنی اگر کسی واقفاً موخذ باشد فراتر از زندگی مادی را قبول داشته و به زندگی جلودانه معتقد باشد، برای روح اصالتی قابل باشد فقط خدا را خدا بداند، نمی‌تواند مثل یک گوسفند زندگی کند و نمی‌تواند از او سواری بگیرد. در صورتی می‌توان از یک انسان سواری گرفت که خودش باور کند که حیوان است و حاضر باشد سرش را جلوی هر کس و ناکسی خم کند. براساس دیدگاه توحیدی و خداحوری، اعتقاد به غیب پیش می‌آید؛ دید نسل فراتر از ماده و فراتر از زندگی چندروزه دنیا می‌رود؛ در دیدگاه توحیدی کل زندگی دنیای ما یک دوره جینی است و مقدمه‌ای برای زندگی به شمار می‌آید. زندگی دنیا اصلاً اسمش زندگی نیست «وَإِنَّ الدِّنَارَ لَآخِرَةُ لَئِنَّ الْخَيْوَانَ لُو كَانُوا يَفْقَهُونَ» زندگی آخرت زندگی است اگر مردم می‌فهمیدند بجای که به دنیا می‌آید نمی‌گویند مُردا می‌گویند تازه متولد شد. قیلس را که اصلاً زندگی حساب نمی‌کنند آن را مقصدهای حساب می‌کنند. برای این که بتواند زندگی کند این چند سالی که در این دنیا هستیم، در واقع شرایط زندگی خودمان را، که پس از مرگ است تعیین می‌کنیم. با این حساب چگونه هدف می‌تواند این باشد که این‌جا چگونه تمتعات‌مان را بیش‌تر کنیم؟ مثل این است که یک جنین به دنبال این باشد که چگونه مثلاً خون بیش‌تری بخورد یا حرکات بیش‌تری در شکم مادر داشته باشد و بعدش هم بمیرد و مرده به دنیا بیاید. اگر این اعتقاد باورمان باشد در عمل با کسلی که معاد را باور ندارند قرق خواهیم داشت. کسی که اعتقاد واقعی به معاد دارد از مرگ نمی‌ترسد. کسی روحیه صبر، مقاومت و شهادت‌طلبی دارد که به زندگی آخرت باور داشته باشد. شما وقتی می‌خواهید به مسافرتی بروید در طول سفر ممکن است با سختی‌هایی مواجه باشید و امکانات کم باشد، اما چون می‌دانید که این‌جا مقصد نیست تحمل می‌کنید. کسی بی‌تابی می‌کند که فکر می‌کند در سفر





باید به ساختارهایی از نظام که دچار ضعف هستند بیش تر توجه شود، بخصوص آن‌هایی که مورد تهدید دشمن قرار می‌گیرند و آسیب‌پذیریشان در مقابل تهاجم دشمن بیش تر است. به نظر می‌رسد دشمن از هیچ یک از این ساختارها غافل نیست و برای همه این‌ها هم برنامه دارد.

باید بدانند این ایمان است که دنبالش تقوا و توکل بر خدا می‌آید. کسی که خدا و مآورای طبیعت را قبول ندارد، چگونه می‌تواند به املاهای غیبی تکیه کند؟ املاهای غیبی یعنی چه؟ این‌ها برای منبر خوب است مگر مملکت‌داری شوخی است؟ مگر مسخره است

که می‌خواهید با خطابه و منبر مساله را حل کنید؟ این که توکل بر خدا کنید تا مشکلات حل شود، برای جلسات شوخی است، وقتی می‌خواهی وارد صحنه عمل شوی، مرد اقتصاد و سیاست شوی، جامعه را مدیریت کنی، از این حرف‌های خرافاتی نزن! املاهای غیبی کدام است؟ املا می‌خواهی، املا خارجی! کسی دیگر نیست که کمک کند اگر کسی از این صحبت‌ها بکند، این‌ها را گمراهی و اغفال مردم می‌داند. اما منبای دینی ما این نیست: قرآن شوخی نمی‌کند؛ قرآن فقط برای خطابه و منبر نیست؛ در آن معارف است. قرآن می‌فرماید: «وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ لَهٗ خِزْيَانٌ مِّنْ ذُرِّهِمْ يُرْزَقُونَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتُوكَلِّ عَلٰى اِلٰهِ فَيُهٗوَ حَسْبُهُ» کسی که تقوا داشته باشد خدا نمی‌گذارد در بن بست گیر کند؛ راه برودن رفتن از مشکلات، تقوا و گوش دادن به دستورات خداست. تویی که دستور خدا را رها می‌کنی، فکر می‌کنی عقلت بیش تر از خدا می‌رسد اگر خلاف دستور خدا عمل می‌کنی تا به موفقیت برسی، بدان که در بن بست‌ها گرفتار خواهی شد. راه برودن رفتن از مشکلات، پیروی از دستورات الهی است. خدا که برای خودش دستور نداد؛ عقلش هم قطعا بیش تر از تو می‌رسد.

یکی از لوازم نگاه توحیدی، ترسیدن از غیرخداست. کسی که قبول داشته باشد منبع همه قدرت‌ها خدای تعالی است، وقتی خدا گفت جلوی کسی بایست، نمی‌ترسد. صلحش از روی ترس نیست؛ موقع جنگ هم هراس ندارد: «الَّذِينَ قَالُوا لِهٖمُ النَّاسُ اِنْ اَنۡسَأْ كَدَّ جَمْعُوۡا لَكُمۡ فَاخۡشَوۡهُمۡ فَرَاخَمۡ اِيۡمَانًا وَّ قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعۡمَ الْوَكِيۡلُ» مؤمنین چنان هستند که وقتی به آن‌ها می‌گویند همه دنیا علیه شما جمع شدند؛ از مردم برسید؛ از قدرت‌های خارجی برسید؛ ایمان‌شان افزایش پیدا می‌کند؛ نه تنها نمی‌ترسند، بلکه انکایشان به خدا بیش تر می‌شود؛ بیش تر به خدا پناه می‌آورند؛ می‌گویند خدا برای ما بس است؛ هیچ چیز دیگر لازم نیست؛ نه این که باید با قدرت‌های خارجی ساخت، این‌ها ریش‌شاش شرک است و شرک ریشه همه بدبختی‌هاست.

یکی دیگر از مبانی دینی، دشمن شمردن دشمن و اعتقاد به دشمنی دشمن است، یعنی قبول داشته باشیم که دشمن واقعا دشمن است، کسی که می‌گوید دشمنی هیچ کسی پایدار نیست و همه دشمن‌ها هم یک روزی می‌توانند دوست بشوند. سخنان مخالف نص قرآن است. قرآن می‌فرماید: «لَنْ اَشۡطِرَّ لَكُمۡ عَدُوًّا فَتَخۡلُوۡهُ عَدُوًّا» شیطان دشمن شماست؛ او را دشمن بگیرید؛ او دست از دشمنی با شما برنمی‌دارد. اگر گمان کنید او دشمن شما نیست، فریب می‌خورید. کسی که دشمن را دشمن نمی‌داند، به او تکیه می‌کند؛ او او کمک هم می‌گیرد.

یکی دیگر از مبانی دینی که به این بحث مربوط می‌شود آمادگی برای مبارزه با دشمن و ترساندن اوست: «وَ اَعۡدُوا لِهٖمۡ مَا اسۡتَظۡنَمۡتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ تَرۡسَابِ الْجَبۡلِ اِذَا هُمۡ بِهٖ عَدُوٌّ لَّهِ وَ عَدُوٌّ لَّكُمْ وَ اٰخِرِيۡنَ مِنْ حٰۤیۡوَانِهِمْ لَا تَعۡلَمُوۡنَهُمۡ اِلَّا بِعَلۡمِہٖمۡ» همه قوا و امکانات خودتان را آماده کنید؛ زیرا با

آمادگی خودتان دشمن را می‌ترسانید و نمی‌گذارید که او به شما حمله کند. قدرت دفاعی خودتان را بالا ببرید؛ چه دشمن آشکار و چه دشمن پنهان. خیلی از دشمن‌ها هستند که الان شما نمی‌توانید و آن‌ها را نمی‌شناسید و نمی‌دانید که دشمن شما هستند؛ پشت صحنه!

بعدا دشمنی‌شان آشکار می‌شود؛ هم از کفار و هم از منافقین. وقتی قدرت دفاعی‌تان بالا رفت، آن‌ها هم می‌ترسند و عقب‌نشینی می‌کنند. راه محفوظ ماندن شما این است که قدرت دفاعی خودتان را بالا ببرید، نه این که از دشمن کمک بگیرید.

منبای دیگر، عدم موذت با کفار و پذیرفتن ولایت آن‌هاست: «لَا تَجِدُ قُوَّةًا يُّؤۡمِنُوۡنَ بِاللّٰهِ وَ اَلۡيَوْمِ الْاٰخِرِ يُوۡاۡثِقُوۡنَ مِنْ حٰۤیۡۤاۡدِ اللّٰهِ وَ رَسُوۡلِهِ وَ يُوۡكَلِّمُوۡنَ اٰیۡتَہٗمۡ اَوْ اٰنۡاۡمَهُمۡ اَوْ اٰخۡوَانَهُمۡ اَوْ عَشِيۡرَتَهُمۡ اُوۡلَٰئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوۡبِهِمُ الْاِيۡمَانَ وَ اٰتٰہُمۡ بَرۡوَجًا مِّنۡہٗ وَ يَدْخُلُہُمۡ جَنَّٰتُ نَجۡرِیۡ مِنْ تَحۡتِہَا الْاَنْهَارُ خٰلِدِيۡنَ فِيۡہَا رِضٰی اللّٰهِ عَنْہُمۡ وَ رِضۡوًا عَنْہُ اُوۡلَٰئِكَ حِزۡبُ اللّٰهِ اِلَّا اِنَّ حِزۡبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفۡلِحُوۡنَ» هرگز پیدا نخواهید کرد قومی را که به خدا و معاد ایمان داشته باشند، اما با دشمنان خدا و رسول دوست باشند. این دو تا با هم جمع نمی‌شود. کسی که با دشمن خدا دوستی می‌کند، به خدا و معاد اعتقاد ندارد؛ ایمانش مشکل دارد. آن دشمن حتی اگر پدران، فرزندان، برادران یا اقوامشان هم باشند یا آن‌ها دوستی نمی‌کنند. ملاک بیگانگی در اسلام، کفر است. غیر مؤمن بیگانه است و نمی‌شود با او بیوند دوستی داشت. «اُوۡلَٰئِكَ حِزۡبُ اللّٰهِ» کسی که ادعای حزب‌اللهی می‌کند، نشانه‌اش این است، در آیه دیگر می‌فرماید: «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا لَا تَخۡلُوۡا الْيَہُوۡدَ وَ النَّصٰرَیۡ اُوۡلَٰئِكَ بَعْضُهُمۡ اُوۡلِیَآءُ بَعۡضٍ وَ مَنۡ يَخۡلُۡۤیۡہُمۡ فَہٗنَّ مِتۡہَمٌۭ اِلَیۡہِ لَآ یُہۡدٰی الْقَوۡمُ الْفٰلِیۡئِنَ» «ولای» در این آیه به معنای دوست است. ای مؤمنین! از یهود و نصارا دوست نگیرید. خود یهود و نصارا این‌ها دوست هم هستند؛ شما با آن‌ها دوستی نکنید؛ کسی که با این‌ها دوستی کند، او هم جزء آن‌ها است و او را مؤمن حساب نکنید. در ادامه می‌فرماید: «فَتَسۡرٰی الَّذِيۡنَ فِی قُلُوۡبِهِمۡ مَّرۡضٌ یُّسۡرِعُوۡنَ فِیۡہِمۡ یَقُوۡلُوۡنَ نَخۡشٰی اَنَّ تُصِیۡبَنَا دٰۤاۡرَةُ» آن‌هایی که دلشان مریض است به سوی این‌ها می‌روند؛ افتخار می‌کنند که رفت‌وآمدشان با خارجی‌ها زیاد شده و با کفار رابطه‌شان خوب شده است. این چه ملاک و مدال افتخاری است؟ آن‌هایی که مرض دارند به طرف این‌ها می‌روند؛ چرا؟ توجه‌شان چیست؟ چرا می‌گویند باید سراغ این‌ها رفت؟ «یَقُوۡلُوۡنَ نَخۡشٰی اَنَّ تُصِیۡبَنَا دٰۤاۡرَةُ» می‌گویند؛ اگر با این‌ها ارتباط نداشته باشیم ممکن است مشکلی به ما برسد و دچار سختی و گرفتاری شویم. مگر می‌شود در دنیای امروز با همه قهر بود؟ مگر می‌شود با دیگران روابط نداشته؟ اگر روابط‌مان ضعیف





شود، مشکل پیدا می‌کنیم؛ مشکلات و بدبختی‌های ما برای همین تحریم‌هاست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَمِيحًا سِنَ الَّذِينَ آتَوُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُوبَهُمْ تُؤْمِنِينَ»^{۱۰} همین یهود و نصاری که این اهل کتاب و کفار را که دینتان را مسخره و به شما توهین می‌کنند دوست خودتان نگیرید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْفُظُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِذْ كُنْتُمْ أَن تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنْتُمْ حَرَضْتُمْ جِهَاتًا فِي سَبِيلِي وَ اتِّعَاءَ مَرْضَاتِي تُسْرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ إِن يَنْظُرُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَتَسَحَّلُوا إِلَيْكُمْ أَجْدِيهْمُ وَ الْبَيْتُهُم بِالشُّوْءِ وَ وَجُوًّا لِمَن تَكْفُرُونَ» با این‌ها دوستی نکنید و برابر مودت به این‌ها نکنید اگر این‌ها به شما دست پیدا کنند و بر شما غالب شوند، می‌تواند چه بلایی سرتان می‌آوردند؟ این‌ها دشمن شما هستند دستشان را به سوی شما دراز می‌کنند زبان‌شان را علیه شما به کار می‌گیرند مگر آن نمی‌کنند همین‌ها آن‌ها دارند تهدید می‌کنند اگر احساس کنند شما یک قدم عقب نشستید، ده قدم جلو می‌آیند؛ توقعاتشان بالا می‌رود.

البته ارتباط غیر از مودت و ولایتی است در زمان خود پیامبر اکرم -صلی‌الله‌ علیه‌ و آله‌ و سلم- هم مسلمانان با یهودی‌ها و نصرانی‌ها ارتباط داشتند. اما شما یک وقت با کسی معامله می‌کنید در معامله نگاه می‌کنید چه می‌دهید و چه می‌گیرید و به هیچ چیز دیگر هم کاری ندارید؛ معامله در سطح هم است. این مطلب را خود مقام معظم رهبری زیاتر از همه تبیین کرده‌اند. مراجعه کنید به بحث‌هایی که ایشان درباره ملاک‌ها داشتند. وقتی شما می‌خواهید با کسی معامله کنید، مثلاً کالایی می‌دهید و پولش را می‌گیرید یا برعکس. اما وقتی می‌گویند به شرطی این کار را می‌کنیم که چیزهای دیگری را بدهید که مربوط به اصول یا عزت شملت این قابل پذیرش نیست. البته اگر تحریم‌ها را همین‌طور بردارند هیچ کسی مخالف نیست؛ نمی‌گوییم ما اصلاً نمی‌خواهیم با شما معامله داشته باشیم. چه کسی چنین حرفی زده است؟ چه کسی گفته نمی‌خواهیم هیچ ارتباط اقتصادی با کفار داشته باشیم؟ می‌گویند به شرطی حاضریم ارتباط اقتصادی داشته باشیم که حقوق بشری که ما می‌گوییم آزادی‌هایی که ما می‌خواهیم، سلطه فرهنگی و اقتصادی که ما دنبال هستیم و... را بپذیرید پس معامله هم سطح نیست. بلکه کشورهای حاضرند معامله معقول و برابر انجام دهند؛ ما با آن مخالف نیستیم؛ این سلطه کفار بر مسلمانان و مودت نسبت به آن‌ها نیست.

کفر به طاغوت جزء مبانی معرفتی و دینی ماست: «فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا» اگر می‌خواهید دستگیره محکمی پیدا کنید که پاره نشود، اول باید کفر به طاغوت داشته باشید و بعد ایمان به خدا باید از آن طرف بپرید نمی‌شود به هر دو دست آویختن.

مبنای دیگر، پذیرش ولایت الهی است: «وَ مَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الَّذِينَ

مبانی نگاه به بیرون

حال، آن‌ها که می‌گویند باید نگاه به بیرون داشت، آیا واقعاً این‌ها را قبول ندارند؟ مبنای آن‌ها چیست؟ در مقابل مبانی توحیدی، یک نوع شرک وجود دارد البته شرک مراتبی دارد. شرک خفی موجب نمی‌شود که فرد ظاهراً از دایره مسلمین بیرون رود و مرتد شود. اما اعمالش مثل اعمال مشرک است. نمی‌خواهیم دیگران را سرزنش کنیم؛ می‌خواهیم ببینیم کار غلط چیست که خودمان مرتکب نشویم و البته به دیگران هم توصیه کنیم.

نشانه‌های شرک یکی انسان محوری (انسان‌پرست) است. ارزش‌هایی که امروزه در دنیا مطرح است، مثل آزادی، دمکراسی، و حقوق بشر غربی، مبتنی بر انسان محوری است. لذا از نظر آن‌ها کسی جز خود انسان نمی‌تواند آزادی را محدود کند؛ هر چه مردم بگویند ارزشمند می‌شود و ملاکی برای حق و باطل قرار می‌گیرد. از آن وجود ندارد اما این ارزش‌ها در مبانی توحیدی چارچوب دارد؛ آزادی در چارچوب قانون الهی، مردم‌سالاری دینی، حقوق بشر در سایه حق‌الله.

نگاه انسان‌محورانه این ارزش‌ها را تولید می‌کند که انسان دیگر چارچوبی برای تصمیم‌گیری و فعالیت‌های خودش قائل نیست؛ می‌خواهد آزاد باشد و هر کار دلش خواست بکند. شما می‌گویید با بیگانه رابطه نداشته باش؛ به خدا اعتماد نکن. می‌گویند آزاد هستیم و دلم می‌خواهد راحت‌تر زندگی کنم؛ به دین چه ارتباطی دارد؟ باید ببینیم مردم امروز چه می‌خواهند؛ همان را مبنای سیاست‌های خود قرار دهیم؛ چه سیاست داخلی، چه سیاست خارجی، چه سیاست‌گذاری در عرصه هنر یا در علوم انسانی.

یکی از مبانی نگاه به بیرون، عدم اعتقاد جدی به مرز خودی و غیر خودی است. می‌گویند خودی و غیر خودی نداریم؛ کافر و مؤمن نداریم؛ حق و باطل نداریم؛ دوست و دشمن نداریم. نه هیچ دوستی همیشه دوست است، نه هیچ دشمنی همیشه دشمن. این مرزها چیست؟ همه با هم یکی هستیم؛ بیرون و درون نداریم. هم باید از نیروی داخلی استفاده کنیم و هم باید به قدرت‌های دیگر تکیه داشته باشیم. خودباختگی در برابر ارزش‌های بیگانه کار را به این‌جا می‌رساند که می‌گویند برای متهم‌نشدن به رعایت نکردن حقوق بشر و برای این‌که دنیا مجازات اعدام را نمی‌پسندد، باید این‌ها را کنار بگذاریم. آن‌ها هم شرط می‌گذارند که اگر می‌خواهید با ما رابطه داشته باشید باید این‌ها را رعایت کنید؛ باید کنواسیون رفع تعیض علیه زنان را همان‌طور که ما می‌گوییم قبول کنید؛ باید همان حقوق بشری که ما می‌گوییم رعایت کنید؛ این‌ها باید با تعامی ندارند می‌گویند باید کاری کنیم که اعتماد دشمنان جلب شود گمان می‌کنند این‌که دشمنان با ما نمی‌سازند و بر ما سخت می‌گیرند به سبب این است که به ما اعتماد ندارند؛ لذا می‌گویند باید کوتاه بیاییم تا آن‌ها اعتماد کنند و آن وقت باهم دوست می‌شویم و کنار یکدیگر زندگی می‌کنیم. اما قرآن می‌فرماید: «وَ لَن نُّزَيِّنَ عُكُوفَهُمْ وَ لَا نُضَارِي حَتَّىٰ تَخِيَعَ لَهُمْ»^{۱۱} خیال نکنید آن‌ها به چیزی راضی می‌شوند؛ آن‌ها

سخنرانی‌های امام را گوش کنید. مردم دنبال امام راه افتادند. امام نگفت ای مردمی

که گر سینه‌اید، بلند بشوید بروید از حلقوم شاه بیرون بکشید و شکم‌تان را سیر کنید.

یک چنین جمله‌ای شما در سخنرانی‌های امام پیدا نمی‌کنید. صحبت این بود که چرا وقتی

می‌خواهید نخست‌وزیر تعیین کنید آمریکا باید نظر بدهد؟ وقتی می‌خواهید در داخل کشور

تصمیمی بگیرید، مجلس می‌خواهد قانون بگذارد، چرا آمریکا باید موافق باشد؟ چرا آقا بالاسر

دارید و باید از او اجازه بگیرید؟

